

# از نیویورک تا کلیولند: رونالد ترامپ پیروز بدون حزب در آمریکای امروز

حسین دهشیار\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۴

۱

## چکیده

حزب جمهوری خواه در مسیری در حال گام برداشتن است که در تاریخ مدرن این حزب از تمامی جهات استثنایی و بی سابقه می باشد. فزون ترین گسل ها میان رهبران حزبی و روشنفکران محافظه کار با بدنه حزبی در خصوص کاندیداتوری دونالد جان ترامپ به وجود آمده است. با وجود وقوف به این نکته که این گسل شانس پیروزی جمهوری خواهان را در انتخابات نوامبر ۲۰۱۶ به شدت کاهش می دهد، دو سوی گسل تفاوت دیدگاهها و استدلالها را همچنان از اعتبار و وجاهت بهره مند می یابند. سوال اصلی این مقاله چرایی حیات یافتن این گسل بی سابقه در حزب جمهوری خواه را مورد توجه قرار می دهد. بدنه رای دهنده حزبی با توجه به عملکرد رهبران و مقامات حزبی در واشنگتن به خصوص در دو دهه اخیر و وسعت یافتن فشارهای اقتصادی به ویژه در رابطه با گروه های فاقد تحصیلات دانشگاهی، دونالد جان ترامپ را با وجود فقدان ارزش های محافظه کاری مطلوب ترین کاندیدا برای تغییر در وضع موجود یافته است.

واژگان کلیدی: گسل حزبی، کارگران یقه آبی، رای دهنده، کنوانسیون حزبی، پایگاه جغرافیایی حزب

\*استاد مطالعات آمریکا و عضو هیات علمی در دانشگاه علامه طباطبائی

فصلنامه مطالعات منطقه ای: آمریکاشناسی-اسراییل شناسی، سال هجدهم، شماره اول، زمستان ۱۳۹۵، صص ۲۶-۱.

◆ آمریکاشناسی . اسراییل شناسی

هشت سال حضور یکی از لیبرال‌ترین روسای جمهور آمریکا در کاخ سفید بسیاری از جمهوری‌خواهان را به سوی این باور سوق داده بود که بهترین فرصت برای دستیابی به اهرم‌های قوه مجریه در انتخابات نوامبر ۲۰۱۱ در پیش رو است. مشکلات اخلاقی، سیاسی و حقوقی که هیلاری کلینتون با آن در طول سال‌های بعد از پایان دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون روبه‌رو بوده، فضای بسیار خوش‌بینانه‌ای را در میان سلسله‌مراتب رهبری حزب جمهوری‌خواه به‌وجود آورده بود. با توجه به پذیرش هیلاری کلینتون در خصوص اینکه به چالش باراک اوباما، در کنوانسیون حزب دموکرات سال ۲۰۰۸ اقدام نکند، نخبگان حزب دموکرات و حامیان برجسته مالی حزب برای انتخابات ریاست جمهوری این اجماع را برجسته ساختند که هیلاری کلینتون گزینه بلامنازع آنان برای دوران پس از اوباما می‌باشد. اما ورود دونالد جان ترامپ به صحنه مبارزات انتخاباتی در تابستان ۲۰۱۵ و موفقیت او در مقهور ساختن تمامی ۱۶ کاندیدای رقیب در مبارزات درون حزبی که با وجود مخالفت شدید رهبران حزبی، حامیان مالی بلندمرتبه حزبی و روشنفکران محافظه‌کار تحقق یافت، شرایطی را به‌وجود آورده که هیلاری کلینتون با وجود شکست‌های متعدد در برابر برنی سندرز در مبارزات درون حزبی و تداوم مشکلات گذشته از نقطه‌نظر فعالین حرفه‌ای حوزه انتخابات ریاست جمهوری پیروز ماه نوامبر محسوب گردد؛ چرا که گسل درون حزب جمهوری‌خواه میان نخبگان و بدنه رای‌دهنده حزبی بیش از هر زمان دیگری وسعت یافته است. سوال اصلی چرایی حیات یافتن این گسل بی‌سابقه در حزب جمهوری‌خواه را مورد توجه قرار می‌دهد. بدنه رای‌دهنده حزبی با توجه به عملکرد رهبران و مقامات حزبی در واشنگتن به‌ویژه در دو دهه اخیر و وسعت یافتن فشارهای اقتصادی به‌خصوص بر گروه‌های فاقد تحصیلات دانشگاهی، دونالد جان ترامپ را با وجود فقدان ارزش‌های محافظه‌کاری مطلوب‌ترین کاندیدا برای تغییر در وضع موجود یافته است.

### گسل حزبی: میراث بوش‌ها

کنوانسیون حزب جمهوری‌خواه در ۱۹۸۸ تجلی‌گر رویارویی دو سوی متضاد طیف نگرشی در حزب بود. تفکر «مکتبی» که در طول هشت سال ریاست جمهوری رونالد ریگان فزون‌ترین تاثیر را بر

ارکان حیات در آمریکا رقم زده بود، وسیع‌ترین اکراه را در گردن نهادن به انتقال رهبری حزب به جورج هربرت واکر بوش به صحنه آورده بود. از نظر بدنه محافظه‌کار حزب او با وجود اینکه کارنامه درخشانی از خدمت به کشورش را یدک می‌کشید، از جنس دیوید راکفلر و به عبارتی «جمهوری‌خواه فقط اسما» محسوب می‌شد. از نظر تفکر مکتبی رهبران جمهوری‌خواهی امثال بوش به جهت اینکه بی‌اعتقاد به اصول محافظه‌کاری می‌باشند، به راحتی تن به مصالحه می‌دهند و در کسوت میانه‌روی بیشترین امتیازات را در نبردهای سیاسی نصیب لیبرال‌ها می‌نمایند. انتخاب جورج هربرت واکر بوش به معاونت به‌وسیله رونالد ریگان در انتخابات منتهی به ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۰ با وقوف کامل به عدم اعتقاد او به بنیان‌های اقتصادی ارتدوکسی حزب و تنها در جهت انسجام حزبی انجام شد. در جهت تداوم یکپارچگی حزبی بود که پرچم رهبری حزب در انتخابات ۱۹۸۸ به معاون رییس جمهور یعنی جورج هربرت واکر بوش با وجود نارضایتی محافظه‌کاران انتقال یافت. برای اینکه دغدغه‌ها مهار شوند و حتی‌الامکان کاهش یابند، جورج هربرت واکر بوش در پشت تریبون و هنگام قبول قرار گرفتن در جایگاه کاندیداتوری حزب سوگند «مالیات جدید هرگز» را بر زبان جاری ساخت. اما پس از کسب مقام ریاست جمهوری او به قول انتخاباتی خود پشت پا زد و فشارهای دموکرات‌ها در کنگره را در جهت افزایش مالیات پذیرفت. این تصمیم گسل عقیدتی در حزب را وسیع‌تر ساخت و منجر به از دست رفتن پایگاه حزبی گشت که در نهایت به شکست برای انتخابات مجدد به مقام ریاست جمهوری منتهی شد. انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ جمهوری‌خواهان را در مسیری قرار داد که کمترین کسی آن را محتمل می‌دانست. بعد از هشت سال حضور دموکرات‌ها در کاخ سفید، برای بسیاری این گمان وجود داشت که ال گور که در طی این مدت در کسوت معاون رییس جمهور ایفای نقش کرده بود به جهت شرایط اقتصادی کشور و عدم حضور آمریکا در جنگ فرامرزی به سهولت می‌تواند به کاخ سفید راه یابد. موج سواری بر یک اقتصاد راضی‌کننده مردم و یک سیاست خارجی بدون جنگ هموارترین مسیر به کاخ سفید به‌نظر می‌رسید. جورج دبلیو بوش فرماندار تگزاس که بیش از یک دوره موفق در کاخ فرمانداری را در کارنامه خود داشت، بعد از کمتر از یک دهه از شکست پدرش برای راه‌یابی مجدد به کاخ سفید برخلاف معادلات حاکم بر تعیین نتایج انتخابات به‌عنوان چهل‌وسومین رییس جمهور آمریکا انتخاب شد.

برخلاف پدرش او فلسفه سیاسی خود و اصول اعتقادی‌اش را وام‌دار رونالد ریگان می‌دانست و به‌همین روی توانست انسجام حزبی را رقم بزند و به کاخ سفید راه یابد. اما آنچه او در طول انتخابات به‌عنوان شعار انتخاباتی تحت عنوان «محافظه‌کاری دل‌رحم» از آن یاد می‌کرد در طول هشت سال حضور در واشنگتن از یک‌سو افزایش بودجه فدرال را باعث شد که از نظر محافظه‌کاران همیشه مساوی با سلطه بوروکراسی قلمداد می‌گردد، و از سوی دیگر به سبب افزایش هزینه‌های رفاهی کسری بودجه‌گریزناپذیر گشت که این به معنای آسیب‌پذیر شدن بازار در برابر سیاست‌های بانک فدرال می‌باشد. محافظه‌کاران هرچند در قلمرو سیاست خارجی منطق ملی‌گرایانه حاکم بر شکل‌گیری خط‌مشی‌ها و پیاده‌سازی آن را مطلوب یافتند، اما در رابطه با سیاست‌های داخلی به‌ویژه اقتصادی که مبتنی بر اصول محافظه‌کاری دل‌رحم بود، فزون‌ترین حمله‌ها را به‌سوی جورج دبلیو بوش روانه ساختند. این سبب شد که بعد از پایان دوره هشت ساله گسل حزبی وسیع‌تر از روزی شود که جورج دبلیو بوش به قدرت رسید؛ یعنی دقیقاً همان شرایطی که حزب را در دو انتخابات پیاپی به رهبری جان مک کین و میت رامنی بی‌بهره از حمایت همه‌جانبه رای‌دهندگان محافظه‌کار نمود و شکست‌های سنگینی را در انتخابات ریاست جمهوری رقم زد. «جمهوری‌خواهان همچنان در حال کلنجار رفتن با میراث دوران بوش می‌باشند... و هنوز با آن کنار نیامده و از خاطر محو نکرده‌اند.» (Rucker, 2016)

### جب: پرچمدار خاندان

بعد از هشت سال حضور لیبرال‌ها در کاخ سفید اشتیاق فراوانی در میان رهبران و بدنه حزب جمهوری‌خواه برای پیروزی انتخاباتی و ورود به کاخ سفید وجود دارد. این ویژگی منجر به این گشته که کاندیداهای تمامی جناح‌های حزبی به صحنه ورود کنند و تلاش برای هدایت حزب را به‌شدت هرچه تمام‌تر پی‌گیری نمایند. به‌همین روی مجموعه‌ای از کاندیداها وارد فرایند مبارزات درون حزبی شدند که از نظر فعالین و رای‌دهندگان جمهوری‌خواه بهترین‌ها محسوب می‌گشتند. فرماندار پیشین فلوریدا جب بوش در میان کاندیداها از برجستگی‌های خاصی برخوردار بود. مهم‌ترین این ویژگی‌ها همانا حضور پدر و برادرش برای دوازده سال در کاخ سفید باید مطرح شود؛ این به آن معنا می‌باشد

که رای‌دهندگان او را می‌شناختند و از او به جهت سابقه خانوادگی و سیاسی در فلوریدا تصویری تقریباً شفاف ترسیم ساخته بودند. این تصویر به‌مانند یک شمشیر دو لبه بود. برای جب نام خانوادگی بوش بدین معناست که او در مقام مقایسه با دیگر کاندیداهای حزب جمهوری خواه به منابع مالی که حیاتی برای جلب رای‌دهندگان است، دسترسی وسیع‌تری داشت. انتخابات سال ۲۰۱۶ یکی از پرهزینه‌ترین در طول تاریخ مبارزات ریاست جمهوری پیش‌بینی می‌گردد که بودجه‌ای در حول و حوش یک‌ونیم میلیارد دلار را طلب می‌کند. تنها کاندیدایی می‌تواند نامزدی بهره‌مند از حمایت رهبران حزب جمهوری خواه را برای رویارویی با کاندیدای حزب دموکرات به‌دست آورد که نظر مساعد حامیان مالی مطرح و صاحب سرمایه را جلب کند. جب بوش از این امتیاز برخوردار بود و از حمایت تقریبی تمامی حامیان مالی جورج دبلیو بوش که نقش تعیین‌کننده در پیروزی‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ او بازی کردند، بهره‌مند گشت. بودجه انتخاباتی او از همان آغاز مبارزات درون حزبی موقعیتی به‌شدت مطلوب‌تر را برای او فراهم آورد. اما طرف منفی سکه‌ای که نام بوش بر آن حک شده بار سنگینی را بر روی دوش جب از همین آغاز قرار داد. بدنه حزب جمهوری خواه به‌طور کلی خانواده بوش را از نظر اعتقادی محافظه‌کار و مکتبی و در قواره رونالد ریگان که نماد محافظه‌کاران حزبی می‌باشد نمی‌یابد. جورج هربرت واکر بوش با کنگره دموکرات سازش کرد. افزایش مالیات‌ها را برخلاف تاکید انتخاباتی امضا نمود. از نظر ارتدوکس حزبی موافقت با افزایش مالیات‌ها یک گناه بزرگ محسوب می‌گردد. جورج دبلیو بوش در بطن سیاست محافظه‌کاری دل‌رحم افزایش بودجه فدرال رقم زد که این عملاً به‌معنای گسترش قدرت و حیطة نفوذ بوروکراسی دولتی است. در چارچوب ارتدوکسی حزبی معادله معکوس بین میزان قدرت بوروکراسی و آزادی‌های فردی وجود دارد. برای جب نام خانوادگی هر دو وجه مثبت و منفی را به‌صحنه آورد. رای‌دهندگان جمهوری خواه در هنگام نوشتن نام کاندیدای مورد نظر خود به ضرورت متأثر از ارزیابی خود از دوران ۱۲ ساله پدر و برادر جب در کاخ سفید خواهند بود.

### – مردی از سواحل شرقی

دونالد ترامپ کمترین شباهتی را به یک رای‌دهنده محافظه‌کار و به وسعت خیلی وسیع‌تر به یک

سیاستمدار جمهوری خواه را دارا می‌باشد. به‌عنوان فردی که میراث خانوادگی آلمانی تبار را به همراه دارد او را باید یک یانکی قلمداد ساخت. شرق آمریکا به‌ویژه شمال شرقی این کشور محل سکونت سنتی برای این افراد می‌باشد. مهاجرین اولیه که انگلستان و بعداً از دیگر کشورهای اروپایی تا ۱۷۷۶ وارد این کشور شدند، سواحل اقیانوس اطلس را به خاطر یک مجموعه از مولفه‌ها که برجسته‌ترین آنها فقدان راه‌های ارتباطی بود را برای سکنی خود طبیعی‌ترین جغرافیا یافتند. امروزه در قلمرو انتخاباتی، یانکی‌ها که در سواحل شرقی زندگی می‌کنند حزب دموکرات را پایگاه خود کرده‌اند. همان‌طور که شهروندان مقیم سواحل اقیانوس آرام در سوی دیگر کشور برای سال‌های متمادی است که به کاندیداهای حزب دموکرات در انتخابات ریاست جمهوری رای می‌دهند. البته همیشه معادلات انتخاباتی بدین‌گونه نبوده است. یانکی‌ها از آغاز به‌کارگیری شیوه‌های انتخاباتی برای تعیین رئیس جمهور یعنی اوایل سده ۱۸۰۰ ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال کلاسیک را مبنای رفتارهای انتخاباتی خود قرار دادند، به‌همین روی بود که اینان اساساً بعد از اضمحلال ویگ‌ها به‌عنوان یک نیروی سیاسی قدرتمند و شکل‌گیری حزب جمهوری خواهان در نیمه قرن نوزدهم و پایان جنگ‌های شمال و جنوب به‌طور یک‌پارچه سیاست‌های حزب جمهوری خواه را نگرش رفتاری و انتخاباتی خود قرار دادند. در حالی که دموکرات جنوب را به‌طور یک‌پارچه در حیطه نفوذ سیاسی خود داشتند، جمهوری خواهان نیز سواحل شرقی را که موطن یانکی‌ها بود همیشه در ستون انتخاباتی خود می‌یافتند. اما رکود بزرگ اقتصادی سال ۱۹۲۹ تمامی معادلات متداول و سنتی انتخاباتی را به‌طور بنیادی دگرگون ساخت و یانکی‌ها تجلی‌گر لیبرالیسم در حزب دموکرات گشتند. ایالات واقع شده در سواحل شرقی از بالاترین نقطه شمالی تا پایین‌ترین جغرافیا در جنوب متشکل از ۱۴ ایالت می‌باشند. در ۲۵ سال اخیر ایالات واقع شده در شمال شرقی سواحل آتلانتیک که موطن اصلی یانکی‌ها می‌باشد و تعداد آنها به نه ایالت می‌رسد، به حزب دموکرات در تمامی انتخابات رای داده‌اند.

دونالد ترامپ به‌عنوان یک یانکی پرواضح است که قلیل‌ترین تعلقات محافظه‌کارانه را به صحنه آورد. در رابطه با حقوق همجنس‌گراها، زنان، سقط جنین هیچ تناسبی با بدنه حزب جمهوری خواه ندارد. با درک این واقعیات باید بیان گردد که در قلمرو موضوعات اجتماعی و معیارهای اخلاقی او یک لیبرال تمام‌عیار باید قلمداد گردد. برای اینکه در شهر نیویورک قبله‌گاه لیبرال‌ها، فردی بخواند

به یک سرمایه‌دار موفق تبدیل شود و نهادهای ادراری و بوروکراتیک محلی را مانعی برای دستیابی به ثروت نیابد، بدون شک باید شناسنامه‌ای داشته باشد که سرشار از شاخصه‌ها و ممیزه یک فرد لیبرال باشد. دونالد ترامپ در طول دهه‌هایی که در نیویورک و نیوجرسی به هتل‌داری، معاملات املاک و تاسیس قمارخانه مشغول بوده، همیشه از حضور فعال خود در حلقه‌های سیاسیون لیبرال بهره‌ابزاری فراوان برده است. حیات شخصی او نیز در همه حال شیوه زندگی لیبرال و یک صاحب ثروت ایالات شرقی را برجسته ساخته است. لیبرال بودن پرواضح است که منش خاص خود را می‌طلبد، شیوه زندگی به‌شدت تسامح‌گری را به صحنه می‌آورد و نگاه ارزشی فراوان معارض با دیدگاه‌های سلسله‌مراتبی را متجلی می‌سازد. «ترامپ کمترین تلاشی را متجلی ساخته که وانمود به محافظه‌کاری نماید.» (Krauthammer, 2016) دونالد ترامپ در طول دهه‌های گذشته که به انباشت ثروت و تثبیت جایگاه در محافل اجتماعی طبقات بالای نیویورک مشغول بود، هیچ‌گاه کمترین شائبی را در خصوص اینکه از نظر اجتماعی فردی لیبرال است را حیات نبخشید. این را باید یک احتمال فراوان دانست که یک فرد لیبرال از نظر اجتماعی در قلمرو سیاسی هم مسیری موازی را طی طریق کند. در بطن چنین واقعیاتی است که باید به دونالد ترامپ به‌عنوان یک کاندیدای حزب جمهوری‌خواه نگریست و این همان دلیلی است که منجر به توجه فزاینده به او به‌عنوان یک بازیگر سیاسی و خط‌مشی‌های انتخاباتی او به‌عنوان یک کاندیدا گشته است.

به‌دنبال انتخاب مجدد باراک اوباما در سال ۲۰۱۴ به سرعت گمانه‌زنی در خصوص محتمل‌ترین جمهوری‌خواه و یا دموکراتی که در سال ۲۰۱۶ به کاخ سفید راه پیدا کند، شروع گشت. از همان آغاز دو نام در صدر پیش‌بینی‌ها قرا گرفت که البته با توجه به معادلات انتخاباتی منطقی جلوه می‌کردند. جب بوش به‌عنوان فرماندار سابق و موفق فلوریدا که نام یک خانواده مطرح سیاسی را نیز یدک می‌کشید، یکه‌تاز در میان کاندیدای احتمال حزب جمهوری‌خواه مطرح گشت. از سویی دیگر هیلاری کلینتون که در انتخابات مقدماتی سال ۲۰۰۸ در ابتدا همگان اعتقاد به کاندیداتوری او را داشتند و با توجه به سابقه سیاسی و هشت سال سکونت در دهه ۹۰ در کاخ سفید کاندیدای بدون قید و شرط دموکرات‌ها قلمداد می‌شد. به همین روی، وقتی دونالد ترامپ خود را به‌عنوان کاندیدا و از همه جالب‌تر کاندیدای حزب جمهوری‌خواه معرفی کرد بیش از هر

چیز سبب گشت که لبخند تمسخر و چهره‌ای تعجب‌انگیز در میان نخبگان سیاسی و فعالین انتخاباتی به صحنه آید. همگان این ذهنیت را به معرض نمایش در آوردند که دونالد ترامپ به‌عنوان یک فرد ثروتمند که به جهت برنامه‌های تلویزیونی و انتشار کتاب پرفروش در خصوص اینکه چگونه می‌شود به ثروت هنگفت رسید از اشتها برخوردار است می‌خواهد در کنار شوی تلویزیونی که برای کسب اشتها توده‌ای به‌وجود آورده به راه‌اندازی یک شوی انتخاباتی هم دست بزند تا به اشتهاری دو صد چندان دست یابد.

از این طریق در عین سرگرم کردن توده‌ها برای خود نیز تفریحی فراهم کند که کمتر فردی با ویژگی‌های اقتصادی و شخصیتی افراد طبقه او فرصت تجربه آن را داشته است. دونالد ترامپ هیچ‌یک از ویژگی‌هایی را که برای رییس جمهور شدن به‌طور سنتی و متعارف معیار بوده است را دارا نمی‌باشد. او فاقد هرگونه تجربه سیاسی چه در قلمرو قانون‌گذاری و یا اجرایی در سطح ایالتی می‌باشد. او حتی در طول دهه‌ها که در صحنه اجتماعی نیویورک مطرح بوده، هیچ‌گاه به‌عنوان فعال سیاسی به اقدامی دست نزده است. شاید از همه کلیدی‌تر و حیاتی‌تر به‌عنوان کاندیدای حزب جمهوری‌خواه او کمترین اشتراک ارزشی، رفتاری، اقتصادی و اخلاقی را با بدنه محافظه‌کار و فعالین حزبی در رده‌های پایین که نقش مهمی در بسیج رای‌دهندگان دارند را دارا می‌باشد. در میان روسای جمهور مدرن آمریکا شاید بتوان گفت که جیمی کارتر و باراک اوباما کمترین ویژگی‌های یک رییس جمهور را داشتند وقتی که برای ورود به کاخ سفید وارد مبارزات انتخاباتی شدند. جیمی کارتر با وجود اینکه فرمانداری ایالت جورجیا را در سابقه خود داشت و باراک اوباما با وجود اینکه در قوه مقننه ایالت ایلوی نویز و سنای آمریکا فعال بود، با این حال کم‌تجربه محسوب می‌گشتند. با درک این واقعیات متوجه می‌شویم که چرا کمتر فردی کاندیداتوری دونالد ترامپ را جدی گرفت و آن را فراتر از یک نمایش انتخاباتی تصور کرد.

اما تمام مولفه‌ها و شاخصه‌هایی که نخبگان سیاسی و فعالین انتخاباتی با مطرح کردن آنها کاندیداتوری دونالد ترامپ را در ارزیابی بسیار خوش‌بینانه خود فراتر از یک سرگرمی کوتاه‌مدت قلمداد نمی‌ساختند، عملاً تخته پرش او در یکه‌تازی در میان کاندیداهای حزب جمهوری‌خواه گشتند «دلیلی که من موفق می‌باشم بدین جهت است که به حواشی توجه نمی‌کنم و اصل موضوع

را مورد توجه قرار می‌دهم و آن را به توجه گرفتار می‌کنم.» (Trump, 2009: 10) اینکه چرا چنین ارزیابی غلطی حیات یافت و اینکه چرا بدنه حزب محافظه‌کار با وجود تمامی تفاوت‌های ارزشی، اخلاقی و اقتصادی با دونالد ترامپ به سوی او جلب شده است را باید در واقعیات حاکم در جامعه آمریکا یافت. صد‌رئیسینی دونالد ترامپ در بسیاری از نظرسنجی‌ها در خلاء شکل نگرفته، بلکه آن را باید بازتاب معادلات مستقر در قلمرو اجتماع یافت. رئیس‌جمهور در نظرسنجی‌ها کمتر از پنجاه درصد شهروندان را در زمره وفاداران خود می‌یابد. کثیری از مردم اعتقاد دارند که کشور بر روی یک ریل غلط قرار گرفته و حرکت می‌کند. این باور گسترده در بدنه اجتماع وجود دارد که وال استریت و صاحبان شرکت‌های بزرگ در گلوگاه پخش ثروت قرار دارند و آن را به‌سوی خود منتقل می‌نمایند در حالی که کثیری هستند که در زندگی روزمره خود با مشکلات عدیده روبه‌رو می‌باشند. افراد فاقد تحصیلات دانشگاهی و کارگران یقه آبی سفیدپوست آینده را به‌شدت بحرانی می‌یابند و خود را بازنده اصلی تحولات اقتصادی و نوآوری‌های تکنولوژیک می‌یابند. کثیری از مردم عادی عملکرد حکومت را ایفاگر نقش اصلی در شکل دادن به چنین فضای مایوس‌کننده‌ای می‌دانند. از این زاویه این حکومت است که مسئول وضع فعلی است. برای ملموس ساختن مفهوم ناکارآمدی حکومت فدرال توده‌ها ورود مهاجرین غیرقانونی از مرزهای جنوبی را ذکر می‌کنند و اینکه اینها بدون اینکه از نظر قانونی اجازه حضور در کشور را داشته باشند، از مزایای رفاهی که مختص افراد کم‌رفاه است برخوردار می‌باشند. از سویی دیگر، این ذهنیت وجود دارد که پناهجویان کشورهای بحران‌خیز خاورمیانه با ورود خود به آمریکا امنیت فیزیکی شهروندان را به‌خطر خواهند انداخت. «شصت تا هفتاد درصد مردم این احساس را دارند که کشور در مسیر نزول قرار دارد. آنها اعتقاد دارند که سیاست فراتر از خدعه و فریب نیست و کلیت سیستم فاسد است.» (Cannon, 2016)

دونالد ترامپ که فاقد هرگونه وجهت تجربه سیاسی و یا فعالیت‌های غیراقتصادی می‌باشد متوجه شد که نزدیک‌ترین راه برای پرتوافکنی و موفقیت به‌عنوان کاندیدای نهایی حزب همانا سوار شدن بر موج دغدغه‌های توده‌ای است. رم امانوئل، رئیس دفتر سابق کاخ سفید، معتقد بود که بحران‌ها می‌توانند به‌عنوان دستاورد مورد بهره‌برداری قرار گیرند و هیلاری کلینتون این موضوع را همیشه آویزه گوش داشت. «یک بحران را به‌وجود بیاورید به‌منظور اینکه یک سیاست لیبرال را

فرصت توفیق اعطا کنید.» (Bolling, 2016: 7) دونالد ترامپ در کسوت یک جمهوری خواه این نگرش کلینتون را بسیار پربهره و منفعت یافته است. اینکه او اعلام می کند اگر رییس جمهور شود مهاجرین غیرقانونی را از کشور اخراج می کند و یا اینکه لیستی از مسلمانان کشور تهیه شود، تجلی گر این نیاز به موج سواری است؛ چرا که او به خوبی آگاه است که به هیچ روی امکان ندارد هزاران نفر را به سوی مرزهای جنوبی روانه ساخت و از کشور اخراج کرد. او همچنین به نیکی آگاه است که هیچ توجیه حقوقی برای تهیه لیستی بر اساس شاخصه های مذهبی وجود ندارد. سیستم انتخاباتی آمریکا به گونه ای طراحی شده است که نقش مهمی برای نخبگان سیاسی و رهبران حزبی در تاثیر گذاری در شکل دادن به نتایج نهایی انتخابات به وجود آورده است. نخبگان سیاسی آمریکا و رهبران حزب جمهوری خواه متوجه هستند که دونالد ترامپ و افکار او هر چند که واکنشی به شرایط اجتماعی هستند، در تعارض کامل با اصول حیات بخش حاکمیت نخبگان حاکم و ثبات اجتماعی وال استریت محور است. اما رای دهندگان جمهوری خواه هنگامی که به پای صندوق های رای بروند تا رییس جمهور را تعیین کنند. محققا در راستای منافع خود به کاندیدایی رای می دهند که ارزش ها، نمادها، و اخلاقیات حیات بخش آنها و نه حزب را متجلی سازد.

### – رقابت جمهوری خواهان

با وجود گستردگی میزان عدم اعتماد به هیلاری کلینتون در میان رای دهندگان آمریکایی به طور عام و باور اعتقاد رای دهندگان دموکرات به اینکه او یک سیاستمدار دموکرات اصیل و واقعی نمی باشد، بسیاری بر این باور هستند که با توجه به شرایط حاکم بر حزب جمهوری خواه بسیار بعید است که کاندیدای حزب در مبارزات انتخاباتی عمومی از آن میزان وجهه و اعتبار ملی و حمایت یک پارچه درون حزبی برخوردار باشد که بتواند از ورود یکی از سیاستمدارانی که بیشترین میزان اتهام بی نظمی های مالی در طول دو دهه اخیر را در برابر یافته جلوگیری نماید. در میان جمهوری خواهان این ذهنیت وجود داشت که محتمل ترین و مناسب ترین فردی که در میان کاندیداهای احتمالی حزب وجود دارد که قادر است هیلاری کلینتون را شکست دهد، همانا سناتور ایالت فلوریدا مارکو روبیو می باشد. جوان بودن مارکو روبیو، اهمیت کلیدی ایالت فلوریدا در تعیین

رییس جمهور و تبار اسپانیایی او در کشوری که اسپانیایی تبارها به جایگاه یک بلوک رای‌دهنده تعیین‌کننده ارتقاء یافته‌اند، این امید را در میان رهبران جمهوری خواه به وجود آورده بود که فرد مورد علاقه آنان رهبری جمهوری خواهان علیه هیلاری کلینتون را که از نظر آنان کاندیدای اجتناب‌ناپذیر دموکرات‌ها تلقی می‌شد، بر عهده خواهد داشت. اما تمامی معادلات سیاسی و انتخاباتی در تابستان ۲۰۱۵ برهم خورد. دونالد جان ترامپ میلیاردر نیویورکی پا به صحنه انتخابات نهاد و اعلام کرد که برای کاندیداتوری حزب جمهوری خواه نامزد می‌گردد. به‌عنوان فردی که کمترین تجربه فعالیت سیاسی را دارد و قلیل‌ترین تعلق خاطر را به اصول محافظه‌کاری دارا می‌باشد، کمترین توجه و اعتنا را با اعلام کاندیداتوری در میان تحلیل‌گران، رهبران حزبی و صاحب‌نظران انتخاباتی به خود جلب کرد. اما آنچه کمتر کسی در محیط سیاسی - انتخاباتی آن را مورد اعتنا یافته بود، واقعیت التهاب و ناخرسندی در میان رای‌دهندگان جمهوری خواه به‌ویژه محافظه‌کاران از عملکرد رهبران حزب و سیاستمداران فعال جمهوری خواه در کنگره می‌بود. «ترامپ توجه رای‌دهندگانی را به‌خود جلب کرده که به‌شدت رنجیده می‌باشند، به‌طوری‌که آنها ابایی از این ندارند که تعلقات ایدئولوژیکی خود را نادیده بگیرند. رای‌دهندگان به حدی عصبانی می‌باشند که برایشان شعارهای کاندیدا مهم‌تر از سابقه و ویژگی‌های ایدئولوژیک او به‌چشم می‌آیند.» (Goldmacher, 2016)

بدنه رای‌دهنده حزب این تحلیل را از شرایط مستقر در کشور دارد که نهادهای سیاسی در تمامی سطوح و به‌ویژه نهادهای مستقر در واشنگتن به‌شدت ناکارآمد و بی‌اعتنا به نیازهای شهروندان می‌باشند. ورود دونالد جان ترامپ به‌عنوان فردی که برجسته‌ترین خصوصیات او غیرسیاسی بودن و بارزترین ویژگی او غیر ایدئولوژیک بودن او است، از نظر مجموعه وسیعی از رای‌دهندگان جمهوری خواه سلاح‌های ضروری برای اصلاح معادلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور است. میلیاردر نیویورکی با آگاهی به حساسیت‌های بدنه حزب سیاست‌ها و برنامه‌هایی را اعلام کرده و خط‌مشی‌هایی را پیش گرفته که در تعارض آشکار و کامل با وضع موجود سیاسی، معیارهای رهبران و بزرگان حزب جمهوری خواه باید قلمداد گردد. این مولفه‌ها سبب گشته که گسل موجود بین بدنه حزب و سلسله‌مراتب رهبران حزبی به صحنه آید و

جلوه‌گری بیش از اندازه را تجربه کند. رهبران حزب جمهوری خواهان سیاست‌های مورد نظر دونالد جان ترامپ را در تعارض با استدلال‌ها و موقعیت خود یافته‌اند، در حالی که رای‌دهنده حزب جمهوری خواه هرچند که وقوف کامل به این واقعیت دارند که او یک محافظه‌کار نمی‌باشد و تا حدود بسیاری بی‌بهره از استانداردهای اجتماعی مناسب برای یک رییس بوده است، اما او را توانمندترین، قاطع‌ترین و معتقدترین کاندیدا یافته‌اند که خواست‌های آنان را جامه عمل بپوشاند. آنچه کاندیدای حزب جمهوری خواه گفته «کمتر صحبت در خصوص سیاست‌های خاص و مشخص می‌باشد و بیشتر صحبت از موضوعی است که به‌عنوان یک سیاستمدار ضدحکومتی مطرح می‌نماید.» (Stokols, 2016) با توجه به مخالفت وسیع سلسله‌مراتب حزبی، حامیان مالی بزرگ و مطرح و مشاوران انتخاباتی راه بسیار دشواری برای دونالد جان ترامپ وجود دارد که او در نوامبر سال ۲۰۱۶ به‌عنوان یانکی شمال شرقی بدون سابقه محافظه‌کاری به انتخابات عمومی پای بگذارد و در برابر کاندیدای دموکرات بایستد. با توجه به معادلات حیات‌بخش نتایج انتخابات ریاست جمهوری شانس اندکی برای پیروزی دونالد جان ترامپ زمان رای‌گیری در اولین سه شنبه بعد از اولین دوشنبه ماه نوامبر سال ۲۰۱۶ وجود دارد. بدون توجه به اینکه چه کسی پای به کاخ سفید بگذارد، آنچه غیرقابل کتمان می‌باشد این واقعیت است که التهاب و ناخرسندی وسیعی در میان رای‌دهندگان آمریکایی وجود دارد و اگر دغدغه‌های آنان به‌وسیله نخبگان جامعه پاسخ داده نشود، شاهد خواهیم بود که در آینده باز کاندیداهای غیرمترعارف دیگری مانند دونالد جان ترامپ به صحنه انتخابات پای بگذارند و قواعد مستقر بازی را مورد چالش شدید قرار دهند.

### – غیرمنتظره بودن ترامپ

جمهوری خواهان بعد از شش سال ریاست جمهوری باراک اوباما که بدنه حزب را به شدت مشتاق به کسب مجدد کاخ سفید نموده بود و پیروزی در انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره که نشان داد با وجود پیروزی همه‌جانبه دموکرات‌ها در سال ۲۰۰۸ حزب همچنان توانمند در رابطه با پیروزی در سطح ملی است، با اطمینان خاطر فراوان شروع فرآیند انتخابات ریاست جمهوری را پذیرا شدند. رهبران حزبی و نخبگان جمهوری خواه برخلاف انتخابات گذشته با نگاهی به فهرست

کاندیداهای احتمالی این اطمینان خاطر را به صحنه آوردند که برخلاف جان مک کین در سال ۲۰۰۸ و میت رامنی در سال ۲۰۱۲ که اشتیاق بدنه حزب را برای خود کسب نکرده بودند، شرایط متفاوتی تجربه خواهد گشت. این باور مطرح بود که با توجه به اسامی مطرح شده برای ورود به کارزار انتخابات درون‌حزبی برخلاف دو انتخابات گذشته بدون تردید علایق ساختار قدرت حاکم در حزب و بدنه رای‌دهنده با هم گره خواهد خورد و کاندیدایی از بطن مبارزات قد علم خواهد کرد که نه تنها سلسله مراتب حزبی بلکه رای دهندگان ناخرسند محافظه‌کار را راضی خواهد نمود. کریس کریستی که توانسته در ایالت «آبی» نیوجرسی یکی از پایگاه‌های انتخاباتی حزب دموکرات در کنار یکی از ایالات بسیار لیبرال به مقام فرمانداری دست یابد، در فهرست کوتاه انتخاباتی هر مسئول حزبی مطرح بود. جب بوش، فرماندار سابق ایالت فلوریدا، که پیروزی در آنجا برای ورود به کاخ سفید برای هر جمهوری‌خواه یکی از انکارناپذیرین واقعیات انتخاباتی است، بسیاری از تحلیل‌گران انتخاباتی و رهبران حزبی را به‌سوی این باور که احتمال فراوان برای پیروزی او وجود دارد، سوق داده بود. مارکو روبیو، سناتور جوان فلوریدا، با توجه به اینکه او از پدر و مادری کوبایی زاده شده از موقعیت انتخاباتی برجسته‌ای با توجه به باور رهبران حزبی برخوردار بود. با وقوف به دگرگونی وسیع در ترکیب جمعیتی آمریکا که ناشی از مهاجرت وسیع از آمریکای لاتین می‌باشد، داشتن تبار اسپانیایی زبان از نقطه نظر معادلات انتخاباتی از همان ابتدا، شرط‌بندی بر روی موفقیت مارکو روبیو را از دیداد بخشید. همین نکته در خصوص ترکیب جمعیتی باعث شد که جب بوش هم‌تنها به‌خاطر سابقه خانوادگی در کاخ سفید، بلکه به خاطر اینکه همسرش از اهالی مکزیک می‌باشد و خودش به زبان اسپانیایی تسلط دارد، از شانس‌های مهم برای کسب کاندیداتوری حزب محسوب گردد. البته در آغاز سال ۲۰۱۵ که توجه کاملاً متوجه انتخابات ریاست جمهوری به جهت فارغ شدن از انتخابات میان دوره‌ای کنگره در سال ۲۰۱۴ معطوف گشت، این سه نفر فزون‌ترین شانس را برای کسب رای بدنه رای‌دهنده حزبی به خود اختصاص داده بودند. کریس کریستی به‌خاطر کله‌شقی و قلدری در قلب جغرافیای لیبرالیسم، مارکو روبیو به لحاظ جوانی و ویژگی قومی و زبانی و جب بوش با در نظر گرفتن احتمال تداوم دادن به حضور خاندان بوش در کاخ سفید با بهره‌گیری دستاوردهای مثبت فرمانداری در فلوریدا و نزدیکی به دغدغه‌های اسپانیایی‌تبارهای آمریکایی آینده

انتخاباتی پرامیدی را برای سلسله مراتب حزبی رقم زدند.

آنچه همیشه پیش‌بینی‌ها را دچار چالش می‌سازد، همانا شرایط روانی رای‌دهندگان و جو احساسی حاکم بر متن انتخابات باید در نظر گرفته شود. در آغازین سال ۲۰۱۵ به مخیله هیچ‌یک از رهبران حزب دموکرات خطور هم نمی‌کرد که یک سناتور سوسیالیست سالمند از ایالت مهبجوری در قلمرو انتخاباتی به نام ورمانت در انتخابات آیوا و نیو همشایر کاندیدای اجتناب‌ناپذیر، هیلاری کلینتون را به گوشه رینگ بکشاند. از این غیرقابل‌تصورتر هم این بود که فردی که هیچ‌یک از ویژگی‌های یک محافظه‌کار را در حیطه‌های فرهنگی دارا نمی‌باشد و معروفیت خود را نه در فعالیت‌های سیاسی بلکه مستغلات کسب نموده است، به یک پدیده در میان رای‌دهندگان عادی حزب جمهوری‌خواه تبدیل شود. دونالد ترامپ، هرچند که بسیار بعید است فرصت سکونت در کاخ سفید را بیابد، اما با عملکرد خود در انتخابات مقدماتی نشان داد که تا چه حد فضای انتخابات آمریکا در این دوره ملتهب می‌باشد. جدا از اینکه کدامین حزب کاندیدای خود را به کاخ سفید بفرستد، با توجه به شرایط انتخاباتی و رفتارهای کاندیدا باید این را کاملاً باور کرد که آسیب‌پذیری فراوانی کاندیداهای دو حزب در انتخابات عمومی به صحنه خواهند آورد. کاندیداهای هر دو سوی گسل انتخاباتی نشان داده‌اند که کاملاً شکننده در برابر حملات کلامی و تبلیغاتی طرف دیگر هستند و در نتیجه آن کاندیدایی به پیروزی نهایی دست خواهد یافت که به نحو کارآمدتری بتواند کاستی‌های به‌شدت رویت‌پذیر طرف مقابل را برای رای‌دهندگان پرننگ‌تر سازد.

آنچه رونالد ریگان را نماد جمهوری‌خواهان در عصر مدرن حزبی و به یکی از نافذترین روسای جمهور تبدیل نمود، ظرفیت، قابلیت و توانایی او در متصل کردن ساختار قدرت حزبی با بدنه حزب بود. در دوران حضور هشت ساله او در کاخ سفید بود که برای اولین بار روشنفکران محافظه‌کار به ایفای نقش تعیین‌کننده در شکل دادن به تئوریزه کردن اصول و سیاست‌های حزبی پرداختند و آنچه را که بدنه حزبی باور و خواهان بود، به قلمرو سیاست‌گذاری وارد کردند. اما آنچه حزب جمهوری‌خواه در فرایند انتخابات درون حزبی امروزه با آن به وسیع‌ترین و گزنده‌ترین شکلی مواجه گشته است، همانا گسل گسترده میان خواست‌ها و گرایش‌های بدنه و فعالین حزبی و اولویت‌ها و سیاست‌های رهبران حزبی می‌باشد. در طول تاریخ انتخابات درون حزبی در یکصد سال اخیر، این

برای نخستین بار باید باشد که چنین تفاوت دیدگاهی میان رای‌دهندگان، رهبران حزبی و روشنفکران محافظه‌کار در رابطه با کاندیدای حزب در انتخابات عمومی را نظاره‌گر می‌باشیم. کاندیدایی که کمترین سابقه سیاسی را یدک می‌کشد و پایین‌ترین تعلقات محافظه‌کارانه را به صحنه آورده توانسته است، با وجود تمامی کارشکنی‌ها، فشارها و یک‌سونگری در رابطه با مقررات و رویه‌ها حزبی که رهبران حزبی به صحنه آورده‌اند و با وجود حملات وسیع رسانه‌ها، تحلیل‌گران و روشنفکران محافظه‌کار خود را در موقعیتی قرار دهد که بتواند تمامی معادلات سنتی و متعارف را برهم زند و ۱۲۳۷ نماینده ضروری برای کسب کاندیداتوری حزب را در کنوانسیون کلیولند به‌دست آورد. دونالد جان ترامپ در ایالات جنوبی که پایگاه حزب جمهوری‌خواه و جغرافیای قدرت یکی از مهم‌ترین گروه‌های حیات‌دهنده ائتلاف حزبی یعنی پروتستان‌های انجیلی است، پیروزی‌هایی به‌دست آورد که اعتقاد بود با وجود تدکروز که خود را محافظه‌کارترین و سنتی‌ترین کاندیدا می‌دانست، غیرممکن است. برخلاف دونالد جان ترامپ، اسبی که رهبران حزبی تمام سرمایه‌های خود را بر روی او شرط بسته‌اند؛ یعنی تدکروز در حوزه طبیعی و جغرافیایی قدرت‌نمایی کاندیدای منفور رهبران حزبی کمترین شانس را فاقد بود. حضور قدرتمند دونالد جان ترامپ نشان از این می‌دهد که گسل میان رای‌دهندگان حزبی و اولیگارش‌های حاکم بر حزب و روشنفکران محافظه‌کار بسی عمیق و گسترده است. «گسل اصلی در حیات سیاسی {آمریکا} آن چیزی نیست که راست سیاسی را از چپ سیاسی جدا می‌کند، بلکه موضوعاتی می‌باشند که صاحبان قدرت سیاسی را از دیگر افراد جامعه مجزا می‌سازد.» (Morris, 2016: x)

دونالد جان ترامپ ارتدوکسی (راست‌آئینی) حزبی را کاملاً زیر سوال برده و سیاست‌ها و خط‌مشی‌هایی را مطرح می‌کند که کمترین اعتبار و مشروعیت را خارج از گستره فعالین و بسیاری از رای‌دهندگان بدنه حزبی دارا می‌باشد. در قلمرو سیاست داخلی دونالد جان ترامپ صحبت از استقرار سیاست‌های حمایتی در برابر واردات گسترده از چین و تأکید کمتر بر کاهش مالیات‌ها دارد. در حیطه سیاست خارجی او خروج از ناتو، حضور کم‌رنگ‌تر آمریکا در دفاع از کره جنوبی و ژاپن و کاهش مداخلات نظامی آمریکا در گستره جهانی را خواهان است. (Moore, 2016) اینکه پایگاه‌های رسانه‌ای روشنفکران محافظه‌کار مانند نشنال ریویو و ویکلی استاندارد به‌طور گسترده و همه‌جانبه

دونالد جان ترامپ را نامطلوب‌ترین کاندیدا برای حمل مشعل حزب در انتخابات عمومی می‌دانند، بازتاب نگرانی عمیق آنان از عدم پایبندی میلیاردر نیویورکی به مبانی و اصول تعریف‌کننده محافظه‌کاری می‌باشد. با وجود پیروزی جان دونالد ترامپ در انتخابات درون حزبی، تمام تلاش‌های صاحبان قدرت حزبی و روشنفکران محافظه‌کار معطوف به این گشته بود که دونالد جان ترامپ با به‌کارگیری هر ترفندی حتی اگر به عدد جادویی ۱۲۳۷ هم برسد، کاندیدای حزب نباشد. بنابراین این احتمال است که در کنوانسیون حزب در تابستان در کیولند شاهد آشفته بازاری باشیم که از ۱۹۲۰ تاکنون برای جمهوری خواهان اتفاق نیفتاده است. باید به این نکته توجه شود که گسیختگی فزاینده در میان رهبران حزبی و بدنه محافظه‌کار حزب به‌وجود آمده که محققا پیامد آن را در نتایج انتخابات شاهد خواهیم بود. انسجام حزبی که به قدرت رسیدن رونالد ریگان به‌وجود آورد، دیگر وجود ندارد و باید انتظار یک دگرگونی گسترده را انتظار داشت. هیلاری کلینتون ضعیف‌ترین و آسیب‌پذیرترین کاندیدایی است که در سه دهه اخیر حزب دموکرات به صحنه آورده است، ولیکن احتمال شکست او بسیار ناچیز است؛ چرا که جمهوری خواهان از الزامات لازم برای پیروزی برخوردار نخواهند بود. حزب جمهوری خواه به‌شدت از هم گسیخته، بدنه حزب به شدت ناخشنود از سلسله‌مراتب حزبی و روشنفکران محافظه‌کار به‌وضوح در حاشیه قرار گرفته‌اند. در بستر چنین شرایطی به‌شدت غیرمحتمل خواهد بود که هیلاری کلینتون با وجود عدم اشتیاق در میان دموکرات‌ها در برابر کاندیدای جمهوری خواهان به شکست تن در دهد. به‌دنبال تابستان طولانی برای جمهوری خواهان، احتمالاً آنان باید اگر الگوهای جمعیتی و تاریخی مورد توجه قرار گیرند در انتظار حداقل چهار سال حزن‌آور حضور هیلاری کلینتون در کاخ سفید باشد. ترامپ مبارز خیابانی اینک به‌دنه حزب دموکرات اشتیاقی برای سپردن پرچم به هیلاری کلینتون ندارد پرواضح است که حکایت از وجود شکاف بین رهبران و نخبگان حزبی و بخش وسیعی از حامیان حزبی دارد. اما آنچه جذابیت فزاینده‌تر به انتخابات سال ۲۰۱۶ می‌دهد، این واقعیت می‌باشد که وسیع‌تر از این شکاف وجود گسل در حزب رقیب یعنی جمهوری خواه است. در حزب دموکرات ماشین سیاسی خانواده کلینتون که به‌شدت از حمایت رهبران و بزرگان حزبی برخوردار است، مواجه با ناخرسندی کثیری از رای‌دهندگان پیشرو قرار گرفته است. در سوی دیگر، طیف حزبی دونالد جان ترامپ که اصولاً

سیاستمدار نمی‌باشد و فاقد تشکیلات سیاسی است، با تکیه بر حمایت بخش وسیعی از رای‌دهندگان حزب جمهوری‌خواه که فراوان خشمگین و مضطرب هستند، مخالفت‌های فزاینده رهبران حزبی، نخبگان جمهوری‌خواه کنگره را به سوی خود جلب کرده است. از سال ۱۸۵۴ که مخالفان برده‌داری در شمال حزب را بنا نهادند، کمتر شاهد یک چنین رویارویی بوده‌ایم. دونالد جان ترامپ به مانند برنی سندرز در حزب مخالف که در برابر ماشین حزبی ایستاد و تکیه بر حمایت گروه‌های مهم ائتلاف حزبی داشت، نماد نیروهای اجتماعی می‌باشد که سیستم را در تمامی ابعاد آن ناکارآمد و شاید در شکلی افراطی‌تر فاسد می‌یابد. برنی سندرز و دونالد جان ترامپ نماد شورش‌های مدنی انتخاباتی باید قلمداد گردند و به همین روی حضور آنان را به هیچ روی نباید پیشامد تصادفی تاریخ قلمداد ساخت. اینان نظم حاکم حزبی و سیاسی را کاملاً مخرب تصویر می‌سازند. دونالد جان ترامپ موفق شد در فرایند انتخابات درون حزبی ۱۶ رقیب را که تمامی آنان مورد حمایت همه‌جانبه دستگاه حزبی بودند، شکست دهد و ۱۲۳۷ کاندیدای لازم برای رسمیت دادن به کاندیداتوری خود در کنوانسیون کلیولند در ماه جولای به‌دست آورد. پیروزی میلیاردر یانکی نیویورکی که کمترین سنخیت را با اصول و مولفه‌های ارزشی حزب جمهوری‌خواه دارا می‌باشد، به‌وضوح کامل نشان از دو واقعیت برجسته و قابل رویت دارد. سیستم دوحزبی موفق در تحقق اصل بیشترین میزان خرسندی برای فزون‌ترین تعداد رای‌دهنده برای دهه‌های متمادی نبوده است. اینکه راس پرو در انتخابات سال ۱۹۹۲ بالای ۱۹ درصد آرای مردم را به دست می‌آورد و بیل کلینتون کاندیدای حزب دموکرات بدون کسب اکثریت آرای ریاست جمهوری را از آن خود می‌سازد، نشانه‌های اولیه و ملموس ناکارآمدی دو حزب را به نمایش گذاشت. دونالد جان ترامپ را با توجه به ویژگی‌های شخصیتی و عملکرد او در محیط اجتماعی مرکز سنتی لیبرالیسم یعنی نیویورک به هیچ روی نمی‌توان محافظه‌کار و یا حتی میانه‌رو حزب جمهوری‌خواه قلمداد ساخت، بلکه او را باید یک مستقل بالفعل ترسیم نمود. باور به این مهم طرز تلخی بر عملکرد سیستم دوحزبی کنونی باید قلمداد شود که در واقع یکی از دو حزب عملاً کاندیدایی ندارد. واقعیت دیگر در کنار ناکارآمدی دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات همانا گسترده‌تر و عمیق‌تر شدن شکاف‌های درون حزبی می‌باشد. محققان این بار اولین بار نیست که این دو حزب مواجه با شورش علیه جناح حاکم حزبی می‌شوند و لیکن آنچه مهم باید در نظر گرفته شود،

ویژگی‌های پرچمدار این شورش به‌خصوص در حزب جمهوری‌خواه باید در نظر گرفته شود. در سال ۱۹۸۰ تد کندی از جناح چپ حزب دموکرات علیه جیمی کارتر رییس جمهور قیام کرد، ولیکن در نهایت دستگاه حزبی مخالفت‌ها را از میان برد. در سال ۱۹۷۶ رونالد ریگان نماد جناح محافظه‌کار حزب جمهوری‌خواه علیه جerald فورد رییس جمهور مبارزه را در انتخابات درون حزبی آغاز کرد، ولیکن راه به جایی نبرد. اما آنچه انتخابات ۲۰۱۶ را در این رابطه متمایز می‌نماید، این نکته ظریف است که دونالد جان ترامپ هیچ‌گاه عضو حزب جمهوری‌خواه نبوده و هیچ‌گاه با جناح‌های حزبی که امروزه فعال هستند، کمترین ارتباطی نداشته است. بر خلاف منازعات درون حزبی سابق که میان دو جناح رقیب و به‌عبارتی محافظه‌کار در برابر میانه‌روهای حزب جمهوری‌خواه بود، حالا شکاف متفاوت و متمایزی به‌وجود آمده است و آن چیزی جز شکاف میان رای‌دهندگان و فعالین حزبی و دستگاه حزب نمی‌باشد. شکاف میان محافظه‌کاران و میانه‌روها طبیعی بود؛ چرا که می‌بایستی جهت حزب مشخص شود بدون اینکه ساختار حاکم حزبی زیر سوال برود. اما امروزه این ماهیت و هویت حزب و سردمداران حزبی که نماد آن هستند، زیر سوال رفته و مورد چالش قرار گرفته است. آنچه اهمیت ویژه به کسب تعداد نماینده لازم برای دریافت کاندیداتوری حزب به‌وسیله دونالد جان ترامپ اعطا می‌کند، این نکته کلیدی است که او در شرایطی به‌عنوان پیروز پای به کنوانسیون حزبی می‌گذارد که فزون‌ترین ضربه‌ها به قدرت رهبران حزبی و ارتدوکسی حزبی وارد آمده است. رای‌دهندگان جمهوری‌خواه بر خلاف تمام پیش‌بینی، فردی را به نماد حزب تبدیل نموده‌اند که پیغام او فاقد ماهیت ایدئولوژیک اما به شدت سرشار از کشش طبقاتی می‌باشد. اینکه اکثریت رای دهندگان در انتخابات درون حزبی که به او رای دادند فاقد تحصیلات دانشگاهی و در میان کارگران یقه آبی می‌باشد، خود گویای این واقعیت است. آنچه مشهود است و تعجب برانگیز نیز نمی‌باشد، افزایش در حمایت از ترامپ در میان کارگران یقه آبی و طبقه کارگر طرفدار حزب دموکرات می‌باشد. (Report, 2016)

ایدئولوژی حزبی‌خواهان حضور وسیع و مداخله‌گر آمریکا در صحنه جهانی می‌باشد، در حالی که دونالد جان ترامپ شعار «آمریکا اول» را برتر می‌داند و آن را اصل راهنمای خود یافته است. ایدئولوژی حزبی بر طبل تجارت آزاد می‌کوبد و آن را قدسی وار حمایت می‌کند. دونالد جان

ترامپ خواهان به‌کارگیری مکانیزم تعرفه‌ها برای حمایت از منافع کارگران آمریکایی است. اصول حزبی همجنس‌گرایی را مذموم می‌داند، در حالی که او نگاهی به شدت مسامحه‌گرایانه را در این مورد به صحنه آورده است. رای دهندگان حزب جمهوری خواه با انتخاب دونالد جان ترامپ اقدام به پاک‌سازی حزب از تمامی نمادهای حاکمیت دوره خانواده بوش نموده‌اند که از ۱۹۸۸ تاکنون راهنمای حزب در حیطه‌های داخلی (محافظه کاری دل رحم) و خارجی (مداخله نظامی) نموده‌اند. جان مک کین و میت رامنی کمترین رغبت را در میان محافظه‌کاران به‌عنوان کاندیداهای حزب ایجاد کرده و به همین روی شکست سختی را برای حزب به‌وجود آوردند. حال محافظه‌کاران به‌عنوان بدنه اصلی رای‌دهنده حزبی تمام تخم مرغ‌های خود را در سبد فردی قرار داده‌اند که شاید کمترین سنخیت را با نماد حزب یعنی رونالد ریگان داشته باشد. او برخلاف رونالد ریگان فاقد هرگونه راهنمای ایدئولوژیک می‌باشد و بر خلاف ریگان جهان را مرغزار آمریکا نمی‌داند، اما بر خلاف بوش‌ها و جان مک کین و میت رامنی او نشان داد که «مبارز خیابانی» می‌باشد. از نظر فرهنگی و اقتصادی رای دهندگان حزب جمهوری خواه که خود را در گوشه رینگ در طول سه دهه اخیر یافته‌اند، برای مبارزه با کارتل واشنگتن و اعضای معامله‌گر جمهوری خواه کنگره دونالد جان ترامپ را مطلوب‌ترین گزینه با وجود تمامی تناقضات یافته‌اند. بیشترین میزان رای‌دهنده که در انتخابات درون حزبی جمهوری خواهان شرکت کرد، در سال ۲۰۰۴ بود که نزدیک به ۱۱ میلیون نفر رای دادند. دونالد جان ترامپ با وجود اینکه تنها ۴۸ میلیون دلار برای کسب مقام پیروز خرج کرد، تعداد بیشتری را به پای صندوق‌های رای کشاند. تا قبل از انتخابات درون حزبی سال ۲۰۱۶ بیشترین میزان رای در انتخابات درون حزبی را جورج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۰ به‌دست آورده بود به تعداد «ده میلیون و هشتصد هزار نفر.» (Fredercks, 2016) آنچه ترامپ در طول مبارزات درون حزبی با وجود مخالفت وسیع رهبران حزبی و روشنفکران محافظه‌کار انجام داد را باید شرکت وسیع «رای‌دهندگان جمهوری خواه و پایگاه وسیع حمایتی او» (Barrow, 2016) ذکر کرد. در انتخابات درون حزبی سال ۲۰۱۶ تعداد ۳۱۱۰۸۹۶۸ جمهوری خواه شرکت کردند که بی‌سابقه در تاریخ انتخابات درون حزبی جمهوری خواه می‌باشد که تعداد آنها در مقام مقایسه با انتخابات سال ۲۰۱۲ تعداد ۱۱۸۹۴۴۵۵ رای دهنده بیشتر بود. رای دهندگان جمهوری خواه به

میزان بیشتر از دموکرات یعنی ۱۰۱۰۰۰۰۰ نفر شرکت و رای خود را ابراز کردند. (Hoft, 2016) هرچند که احتمال ورود دونالد جان ترامپ به کاخ سفید بسیار قلیل می‌باشد اما محققا نیاز روانی محافظه‌کاران در حاشیه، با حضور وسیع و بیان ناخرسندی از طریق رای دادن، حتی در بطن شکست نیز برآورده خواهد گشت.

پیروز بدون حزب در دو سوی طیف سیاسی دو پدیده هم‌زمان و هم‌سان هرچند با ماهیت‌های متفاوت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ پا به صحنه گذاشتند. در افق انتخابات به دنبال شروع نیمه دوم دوره دوم ریاست جمهوری باراک اوباما که فرایند انتخابات عملا به‌طور غیر رسمی آغاز گشت، هیچ تصویری و ذهنیتی در خصوص به صحنه آمدن این دو پدیده وجود نداشت. به همین روی هیچ ساختار و یا برنامه‌ای طراحی نگشته بود برای اینکه فرصت رشد یافتن این پدیده‌ها به‌وجود نیاید. این دو پدیده تاثیرات فزاینده بر عملکرد سیستم انتخاباتی در آینده و قواعد رویه‌های انتخاباتی در انتخابات ریاست جمهوری در پیش روی را به صحنه آورده‌اند که محققا نتایج آن را در سال‌های آتی در برابر خواهیم یافت. دو پدیده سرنوشت غیر یکسان را برای خود در برابر یافته‌اند، هر چند که هر دو به سخره گرفتن مولفه‌های شکل دهنده نظم حاکم سیاسی را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار دادند. یکی به کنوانسیون حزبی در کلیولند در جولای به‌عنوان کاندیدای حزب خود پای خواهد گذاشت و دیگری افسوس این را خواهد خورد که شاید اگر باور به این داشت که اینچنین اعتبار کسب می‌کند با برنامه‌ریزی منسجم‌تر و سازماندهی گسترده‌تر وارد کارزار مبارزات می‌گشت و حضور در کنوانسیون حزبی در فیلادلفیا در جولای را برای رقیب به شدت آسیب‌پذیر خود به‌وجود نمی‌آورد.

به قدرت رسیدن اندرو جکسون سنگ پایه هویت حزب دموکرات را بنا ساخت. حزب و حیات آن با زندگی مردم عادی عجین گشت و حمایت از حزب مترادف با دفاع از منافع و نیازهای کسانی که سازندگان اصلی کشور می‌باشند؛ یعنی مردم عادی (عوام) قرار گرفت. از آغاز قرن نوزدهم و شکل‌گیری حزب دموکرات بدنه کشور یعنی توده‌ها منافع خود را در تعالی حزب دموکرات یافتند و این حزب هم پایگاه اصلی خود را در میان آنان و آینده انتخاباتی و سیاسی خود را براساس حمایت آنان قرار داد. به همین روی با توجه به سیستم اقتصادی کشاورزی حاکم به کیفیت حیات

در جنوب آمریکا بود که این منطقه به پایگاه جغرافیایی حزب تبدیل گشت. بحران بزرگ اقتصادی ۱۹۲۹ و پیامدهای سیاسی و اقتصادی آن سبب گشت که پایگاه جغرافیایی حزب عوض گردد، اما پایگاه انتخاباتی و سیاسی آن همچنان مردم عادی هر چند در کسوت طیف کارگر بماند. به قدرت رسیدن بیل کلینتون به عنوان نماد دموکرات میانه‌رو و مستقر در مرکز حیات سیاسی، حزب را به سوی معادلات متفاوت قدرت که در آن وال استریت و صاحبان قدرت مالی از نقش کلیدی برخوردار باشند، سوق داد. از این دوره است که به تدریج حزب دموکرات به سوی دفاع از منافع غول‌های وال استریت و بنگاه‌های مالی گام برداشت. اینکه خانواده کلینتون بعد از زمان ترک کاخ سفید در سال ۲۰۰۰ تا سال ۲۰۱۵ به میزان بیش از یکصد میلیون دلار درآمد داشته‌اند، می‌تواند تا حدود بسیاری به نمایش بگذارد که چه میزان نزدیکی بین حزب و مراکز مالی وجود دارد. (Schweizer, 2016) البته به این نکته باید توجه گردد که نزدیکی به معنای آن نیست که حزب از تعقیب سیاست‌های رفاهی برای اقشار کم درآمد دست کشیده، بلکه این نکته را متجلی می‌سازد که تنگاتنگی وسیع بین نیازهای وال استریت و بنگاه‌های مالی با جهت‌گیری‌های سیاست‌های حزب به وجود آمده است. این واقعیات و شکل گرفتن نگاه منفی به عملکرد بنیاد کلینتون به تدریج فعالین و پیشروان حزب دموکرات را نسبت به ماشین حزبی کلینتون بدبین ساخت و آنان را ناخرسند از این کرد که هیلاری کلینتون به عنوان پرچم‌دار حزب در انتخابات عمومی سال ۲۰۱۶ معرفی گردد. برنی سندرز در یک چنین فضایی به صحنه مبارزات درون حزبی ورود کرد. او در جبهه چپ سیاسی هیلاری کلینتون در رابطه با مداخله‌گرایی آمریکا، تجارت آزاد و میزان فعالیت و دخالت دولت در قلمروهای محیط زیستی و اقتصادی قرار گرفت. او به عنوان کاندیدای جناح پیشرو حزب «نابرابری ثروت، فساد شرکت‌های بزرگ و نزدیکی وال استریت با رهبران حزبی را» (Faucheux, 2016) برجسته ساخت.

مهم‌ترین تمایز را برنی سندرز در رابطه با نگاه به وال استریت به صحنه آورد و بیشترین انتقادات را به انباشت ثروت مجازی به‌وسیله این مجموعه اقتصادی مطرح کرد. این نکته که نزدیک‌ترین حامیان سیاسی و مالی تشکیلات انتخاباتی هیلاری کلینتون در میان بزرگان وال استریت می‌باشند. برنی سندرز را به پرچم‌دار شورشی جناح چپ حزب تبدیل نمود. او فزون‌ترین هیجان را در میان

جوانان، فعالین حزبی و رای‌دهندگان لیبرال با تحصیلات بالا را نصیب خود کرد. اما با وجود تمامی ارتباطات نزدیک مالی و سیاسی با مجموعه‌های مالی در وال استریت و سیلیکن ولی در کالیفرنیا که قطب فناوری‌های مدرن و دنیای مجازی می‌باشند، هیلاری کلینتون و جاستین ترانگو در فاکتورهای برنی سندرز به دلیل عدم وجود زیرساخت‌های ایالتی، حامیان مالی قدرتمند و صاحب نفوذ، نداشتن شبکه‌های حمایتی در میان فرمانداران ایالتی و اعضای کنگره و در عین داشتن حمایت وسیع در میان پایگاه اصلی حزب یعنی لیبرال‌های پیشرو و جوانان، نتوانست تایید رهبران و قدرتمندان حزب دموکرات را به دست آورد. اینکه کنوانسیون فیلادلفیا در جولای با حمایت همه‌جانبه ابرنمایندگان منصوب شده به وسیله تشکیلات حزبی کاندیداتوری کلینتون را در آغوش خواهد کشید، با وجود اینکه آسیب‌پذیری فراوانی را در فرایند انتخابات درون حزبی به نمایش گذاشت، نشانگر این می‌باشد که در صورت رسیدن به کاخ سفید برای هیلاری کلینتون منافع وال استریت اولویت را در شکل دادن به سیاست‌ها در قلمروهای داخلی و بین‌المللی به صحنه خواهد آورد.

انتخابات سال ۲۰۱۶ منجر به این گشته که سه شورش و ضدیت با شرایط موجود را در برابر بیابیم. پیشروها در حزب دموکرات شورش علیه نابرابری، ثروت‌های افسارگسیخته و فساد را یک وظیفه برای خود یافته‌اند. در این مسیر برنی سندرز را مطلوب‌ترین کاندیدا یافتند. هر چند اینان در فیلادلفیا حضور ملموس نخواهند داشت، اما محققا در نوامبر بدون کمترین تردیدی اگر به پای صندوق‌های رای بروند، از هیلاری کلینتون حمایت خواهند کرد. محافظه‌کاران حزب جمهوری‌خواه واشنگتن را یک پایتخت خارجی قلمداد می‌سازند و نمایندگان جمهوری‌خواه در کنگره را هم‌زمان باراک اوباما و طبقه سیاسی حاکم تصویر می‌سازند. اینان در جهت شورش علیه سیستم سیاسی دونالد جان ترامپ که فاقد سابقه سیاسی و مایل به چالش وضع موجود است را به‌عنوان رهبری که کمترین وابستگی را با رهبران حزبی و قدرتمندان مالی حامی حزب داراست، شایسته دنباله‌روی یافته‌اند. دیگر شورشیان در فضای انتخاباتی را باید میانه‌روهای راست‌گرا دانست که حکومت را فاقد کارآمدی و ناتوان از حل مشکلات متعدد در سطوح مختلف جامعه یافته‌اند. دونالد جان ترامپ در شرایطی پای به کنوانسیون حزبی در کلیولند می‌گذارد که عقاب‌های حزبی (مداخله‌گری در قلمرو بین‌المللی) اصلاح‌طلبان حزبی (پذیرش دولت مداخله‌گر در راستای کسب رای اقلیت‌ها) و

روشنفکران محافظه‌گر (پایبندی به اصول محافظه‌کاری به‌ویژه تجارت آزاد، بین‌المللی‌گرایی و تعامل بین حزبی) فراوان‌ترین حمایت‌ها را نصیب رهبران حزبی نمودند تا یکی از شانزده نفر کاندیداهای دیگر پرچم‌دار حزب در انتخابات عمومی ماه نوامبر باشند. دونالد جان ترامپ در جناح ناراضی حزب در حال گام برداشتن می‌باشد و این در واقع تنها نقطه مشترک او با برنی سندرز می‌باشد که او هم از سوی جناح چپ حزب دموکرات برخاست. به همین جهت که او ارتدوکسی حزبی را دنبال نمی‌کند چرا که او یک جمهوری‌خواه و شاید مهم‌تر از آن یک محافظه‌کار نیست.

۲۳

او به سبب جهت‌گیری‌های انتخاباتی که حتی در جبهه چپ هیلاری کلینتون می‌باشد، به شدت مورد نقد درون حزبی نیز هست. او در مخالفت با ناتو، نقد تجارت آزاد، غیرعقلانی دانستن مداخله‌گرایی نظامی به هر قیمتی و ایجاد محدودیت برای مهاجرین فاقد مجوز اصول حزبی را که به‌شدت محافظه‌کارانه است به چالش جدی گرفته است. به همین روی او بی‌بهره از حمایت مشاوران حرفه‌ای حزبی، حامیان مهم مالی، متخصصین نظرسنجی در داخل حزب، سازمان‌دهندگان حزبی در ایالات و تشکیلات مرکزی حزب است. شورش محافظه‌کاران و پیشروها هرچند که علل و ریشه‌های متفاوت را متجلی می‌سازد، سبب گشته است واقعیتی بی‌نظیر برای اولین بار در انتخابات آمریکا به صحنه آید.

از سال ۱۹۳۵ که نظرسنجی به شکل حرفه‌ای آغاز شد، این برای نخستین بار است که کاندیداهای دو حزب در میان بسیاری از رای‌دهندگان معمولی (مخالفین حزبی، محافظه‌کاران و پیشروها مجزا هستند) با نگاه مثبت نگریسته نشوند. البته آنچه دونالد جان ترامپ را متفاوت از هیلاری کلینتون می‌نماید، این مهم می‌باشد که بر خلاف کاندیدای حزب دموکرات که برای بیش از سه دهه است درگیر فعالیت‌های حزبی می‌باشد، او هیچ پیوند ایدئولوژیکی و یا انتخاباتی با حزب جمهوری‌خواه نداشته است. به همین روی این باور وجود دارد که مواضع انتخاباتی او در ماه‌های در برابر سبب خواهد شد حزب جمهوری‌خواه برای چندین انتخابات آتی ریاست جمهوری کمترین مقبولیتی را برای دستیابی به کاخ سفید برای خود متصور شود. میلیاردی نیویورکی سیاست‌هایی را حمایت می‌کند که در تعارض کامل با اصول حزبی می‌باشند، هرچند بسیاری از رای‌دهندگان محافظه‌کار اهمیتی برای این واقعیت قائل نیستند؛ چراکه آنچه برای آنان مهم است همانا به چالش

گرفتن ساختار قدرت سیاسی حاکم در واشنگتن در تمامی اشکال آن است. مخالفت کاندیدای پیروز حزب جمهوری خواه با ناتو در شکل کنونی آن، به سخره کشیدن وال استریت، تقبیح بین‌الملل‌گرایی بدون حد و مرز کنونی و عدم مخالفت با همجنس‌گرایی و اعتقادات غیرمنسجم راجع به مقوله سقط جنین رهبران حزبی و روشنفکران محافظه‌کار را کاملاً دچار تشویش ساخته است. دونالد جان ترامپ پرچمداری حزبی را در انتخابات بر دوش گرفته که رهبران و روشنفکران آن او را کاندیدایی فاقد اصول و فرصت‌طلب و بدنه محافظه‌کار رای‌دهنده مناسب‌ترین مبارز علیه واشنگتن و ساختار قدرت سیاسی یافته‌اند. یک چنین گسلی کمترین شانس را برای پیروزی شکل می‌دهد حتی اگر رقیب کاندیدایی باشد که کمترین هیجان و احترام را در میان رای‌دهندگان گستره کشور دارا باشد.

#### – ترامپ و نفی بوش و اوباما

دوران پسا اوباما در قلمرو سیاست خارجی آمریکا بدون کمترین شک و تردیدی تفاوت فراوانی را به صحنه خواهد آورد. ولیکن تفاهم نظری در خصوص گریزناپذیری تفاوت این واقعیت را پنهان نمی‌سازد که با توجه به اینکه کدامین حزب سیاسی کاخ سفید را به تصاحب خود در آورد، تمایز فزاینده در رابطه با جهت‌گیری و شیوه‌های عملیاتی را شاهد خواهیم بود. هیلاری کلینتون در صورتی که کسوت ریاست جمهوری را موفق به پرو شود، حجم وسیعی از عضله را به سیاست خارجی آمریکا تزریق خواهد نمود که الگویی از سیاست خارجی می‌باشد که در دوران پس از جنگ جهانی دوم فراوان به چشم خورده است. اما محققا ریاست جمهوری دونالد جان ترامپ سیاست خارجی آمریکا را دچار تحول فراوان خواهد نمود که ابعاد شکلی، توجیهی، تفسیری و ارزشی مشابه آن را در دوران یکه‌تازی آمریکا پس از صعود این کشور به جایگاه رفیع به‌دنبال شروع دوران رقابت ایدئولوژیک تا به امروز شاهد نبوده‌ایم. ورود دونالد جان ترامپ به کاخ سفید (که احتمال آن با توجه به معادلات تاریخی انتخاباتی، الگوهای متعارف رای‌دهی و وزن گروه‌های متفاوت اجتماعی در رقابت‌های بین حزبی بسیار کم می‌باشد) فصلی نوین از هر نظر در گستره سیاست خارجی آمریکا را شکل خواهد داد. این به هیچ روی بدان معنا نیست که ماهیت سیاست خارجی آمریکا دگرگون خواهد شد که محققا چنین نخواهد بود، بلکه دگرگونی را در الگوهای

متفاوت توجیهی در رابطه با شیوه بسط نفوذ و اعتبار آمریکا و چگونگی تامین منافع، دفاع از ارزش‌ها و استحکام هویت آمریکا خواهیم یافت. میلیاردی نیویورکی سیاست خارجی را به صحنه خواهد آورد که راهبرد آمریکا از عصر جورج دبلیو بوش تا پایان دوران باراک اوباما را به طور یکپارچه نفی خواهد نمود. به همین روی، تعجب‌برانگیز نخواهد بود که اگر ولادیمیر پوتین و دونالد جان ترامپ را فراوان شانه به شانه و در کنار یکدیگر ببینیم.

نقطه محوری سیاست خارجی آمریکا از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۱ همیشه بر پایه منفی‌اندیشی نسبت به سرزمین تزارها بوده و این شاکله حیات‌بخش رفتار بین‌المللی آمریکا بود. کاندیدایی که رهبران حزب جمهوری خواه و روشنفکران محافظه‌کار به شدت از او ناخشنود هستند نه تنها هیچ نقطه مثبتی در سیاست‌های کاخ سفید در طول نزدیک به دو دهه اولیه قرن بیست و یکم نمی‌یابد، بلکه دو دولت جورج دبلیو بوش و باراک اوباما را بی‌بهره از «منطق» و سرشار از «نخوت» یافته است. به همین روی است که از عراق تا لیبی و خط در شن در سوریه از نظر او آنچه سیاست‌های کاخ سفید به بار آورده است همانا «فاجعه» باید مطرح شود. کشوری که نازیسم و کمونیسم را به طور یکپارچه و کامل مضمحل نمود در طول دوران پساجنگ سرد جدا از اینکه کدامین حزب سکان رهبری سیاست خارجی را برعهده داشته ترامپ اعتقاد دارد سیاست خارجی «اله بختی» (رخدادی) را جایگزین سیاست خارجی مبتنی بر هدفمندی دوران جنگ سرد نمود و ایدئولوژی را به جای راهبرد که در دوران سد نفوذ شوروی بنیان سیاست خارجی نمود جایگزین کرد. با توجه به این چارچوب‌های مطرح شده به وسیله جان ترامپ است که او ورود به کاخ سفید را بسیار حیاتی برای آینده آمریکا به عنوان یک بازیگر بی‌رقیب اقتصادی و نظامی می‌داند و اندیشه‌های خود در رابطه با جایگاه، نقش، هدف و شیوه‌های آمریکا در صحنه جهانی را تنها گزینه در برابر برای از میان بردن سیاست خارجی «زنگ زده» دوران پساجنگ سرد آمریکا قلمداد می‌سازد.

## – ترامپ و ملی‌گرایی

دونالد جان ترامپ شروع فاجعه در سیاست خارجی آمریکا را تلاش برای اشاعه زورمحور دموکراسی و دولت‌سازی از طریق تغییر رژیم می‌داند. جوامعی که نه علاقه‌ای به دموکراسی مورد

علاقه آمریکا نشان می‌دهند و نه تجربه‌ای در رابطه با دموکراسی غربی دارند، در بند بحران‌های قومی، جنگ داخلی و افراط‌گرایی گرفتار شده‌اند که آن را محققا باید بازتاب مستقیم و انکارناپذیر سیاست‌های آمریکا محسوب ساخت. سیاست خارجی که فاقد بینش، هدفمندی، جهت و استراتژی باشد به ضرورت مرگ هزاران سرباز آمریکایی و هزینه حجم وسیع از منابع مالی و تسلیحاتی را به دنبال آورده است. از بین بردن نهادها و ساختارهای مستقر در یک جامعه به بهانه اشاعه دموکراسی و دولت‌سازی که به ضرورت جنگ داخلی در کشور هدف و هزینه‌های فزاینده مالی و انسانی برای آمریکا به وجود می‌آورد، در بطن خود منجر به ایجاد خلاء در کشور درگیر بی‌ثباتی می‌شود. بنابراین نباید تعجب کرد که مجموعه‌ای به نام گروه داعش از این قدرت برخوردار است که وسعتی به اندازه انگلستان را زیر کنترل خود آورده و نزدیک به ۱۰ میلیون نفر را حکمرانی کند. خلاء به وجود آمده از بی‌ثباتی حیات یافته به جهت سیاست‌های غلط و غیرمنطقی اشاعه دموکراسی و دولت‌سازی فرصت حیات یافتن گروه داعش را به وجود آورد.

نقد دونالد جان ترامپ از سیاست خارجی آمریکا در دوران روسای جمهوری خواه و دموکرات در نزدیک به دو دهه اخیر در چارچوب نگرش تئوریک او از هویت تاریخی و تحلیلی برخوردار است. دونالد جان ترامپ در رابطه با مقوله سیاست خارجی به نحله‌ای از رهبران تعلق دارد که مسلک ملی‌گرایی را مبنای تفسیری و معانی خود قرار می‌دهند. اما آنچه او را کاملاً متمایز از تمامی رهبران یکصد سال اخیر می‌کند، این نمی‌باشد که او یک ملی‌گرا می‌باشد بلکه نوع و توجیه ملی‌گرایی است که او به صحنه می‌آورد که در قرن بیستم به هیچ روی رویت نگشت. ملی‌گرایان در دو طبقه قرار می‌گیرند. آنانی که به جهت ویژگی‌های منحصر به فرد سرزمینی که آمریکا می‌باشد این کشور را «محق» می‌دانند که وزن خود را به تمامی کشورها تحمیل کند و ارزش و نهادهای مستقر در سرزمین آمریکا را برای دیگر کشورها مطلوب بباید و آنها را به هر شیوه‌ای که ممکن است پیاده سازد. ملی‌گرایان تهاجمی آمریکا را اجتناب‌ناپذیر برای جهان می‌دانند. ملی‌گرایانی نیز هستند که کمترین تمایلی را برای تحمیل متجلی می‌سازند.

\* منابع مقاله در دفتر فصلنامه موجود است.